

■ محمد رضا کائینی

۷سال از درگذشت دوست ارجمندم زنده یاد شمس آل احمد سپری گشت. با این همه گستره از تباطم با او، که بخشی از گذشته صاحب این قلم را ساخته است، موجب شده که در کمتر زمانی از یادش غافل شده باشم، هر چند که آن دوست در زمان حیات ومعاتش، از خاطر بسیاری از دوستان قدیم وجدید خود رفته بودابرای بزرگداشت یاد وخاطر ه شمس، یکی ازگفت وشنووهایم بااو، درباره ماهیت سیاست وزوزی در خاندان آل احمد را برگزیده‌ام وپه شما خوانندگان ار جمند تقدیم می‌کنم. باشد که موجب ششادی روانش در آن جهان گردد.

■ ■ ■

نکته مهم در شناخت هویت تاریخی خانواده جلال آل احمد و همچنین خود او وشما، شناخت رویکرد سیاسی ساری و جاری در این خانواده است. اگر بخواهیم پدر جلال را مبدأ پررسی جشن سیاست‌ورزی او قرار دهیم، این سؤال پیش می‌آید که نگاه او به اندیشه و عمل سیاسی چه بود و در این باره چه پیشینه‌ای داشت؟

اگر بخواهم پاسخ دقیقی به پرسش شما بدهم، باید پای دعوی روحانیون در صدر مشروطه را به میان بکشم. در مشروطه روحانیون به‌رغم اینکه معتقد بودند شاه نباید سیطره مطلق داشته باشد و در این باب هم‌نظر و هم‌رای بودند و همین مهر آبی و همگامی مشروطه را به پیروزی رساند، اما در اینکه به‌جای اراده شاه کدام اراده باید بر عرصه سیاست مسلط و تبدیل به قانون شود، اختلاف نظر پیدا کردند. در واقع می‌توان گفت درنگه کلی، آنها دو دسته شدند. یک دسته که تلپور آن مرحوم شیخ فضل‌الله نوری بود، معتقد بودند جز اراده پروردگار، هیچ چیزی نمی‌تواند قانونیت داشته باشد. البته این منافاتی با استفاده از تجربیات عرفی بشر ندارد، اما ریشه و اساس قوانین باید همان چیزی باشد که به آن «اراده شارع» می‌گویند. دسته دومی هم بودند که به‌رغم داشتن اعتقادات مذهبی، قاپ‌شان را روشنفکران – که در آن دوره به‌شدت فعال بودند و البته نه در روی پرده و در مقابل دیدگان، بلکه پشت پرده- درزیده بودند و می‌گفتند: اداره جامعه را نمی‌توان متکی بر احکام شرع کرد یا به عبارت دیگر، آنچه که ما باید در اداره جامعه به آن تکیه کنیم، رفتارهای جاری و ساری بشری است. سریند همین ماجرا هم بود که قانون اساسی مشروطه، از روی قانون اساسی بلژیک نوشته شد. البته این راه نام‌نافته نگذارم که در نسبت دادن این فکر سه چهره‌هایی مثل حضرات آخوند خراسانی در نجف یا سید محمد طباطبایی وسید عبدالله بهبهانی در تهران، بااحتیاط صحبت می‌کنم، اما واقعیت این است که آنچه در جامعه در مورد اینها تلپور عینی و عملی پیدا کرد، یا به اسم اینها شایع شد، همین بود که گفتیم. البته در داین دعوا، غیر از آفازدگان این حضرات، آدم‌هایی مثل تقی‌زاده، شیخ علی دستخی، سید ضیاء طباطبایی، یعقوب‌انوار و امثال اینها، مروجان این طرز فکر بودند. داخل برانتر بگویم جلال از چند تن از این جماعتی که اسمشان را برده‌ام، خیلی بدش می‌آمد؛ به علت اینکه عمری نان مشروطه و تجدید قدرت در ایران را خوردند، اما در اواخر عمر زینت‌المجالس دربار و دستگه استبداد شده بودند و با عجز و لایه اعتراف می‌کردند: ما فقط آلت فعل بودیم! حتی در آخرین دیداری که در شب هفت خلیل ملکی با جلال داشتم، من گفت: «پدیی این بدسید، چه راحت ترکید!» منطورش با مرگ سید ضیاء، هم بود که چند روز پیش از آن در سعادت آباد اتفاق افتاده بود.

به هر حال اگر این دسته‌بندی از روحانیون صدر مشروطه درست باشد که شواهد و قرائن هم همین را نشان می‌دهد، پدرمان در زمره گروه اول بود که به دلایلی که خارج از بحث ماست، مقبولیت عام پیدا نکردند و سران آنها کشته و متواری شدند و برخی از کسانی که جزو سمیئات‌ها و علاقمندان به این نحله بودند، راهی جز صبر نداشتند و به همین دلایل منوعی سر خوردگی در دست‌و‌پاستان‌ش وجود آمد. البته آنها در جلسات و دوره‌هایی که با آخوندهای تهران داشتند، درباره وقایع سیاسی هم حرف می‌زدند، اما به هر حال درآخر حرف داد، همه، دعواها را، به دعوی عصر مشروطه و خفایت شیخ فضل‌الله، انجام می‌دادند.

بنابراین خانواده شما با فکر و مرام شیخ فضل‌الله آشنایی داشت. این در حالی است که **سال‌ها بعد که جلال داوری خود را در باره شیخ فضل‌الله نوری در کتاب «غرب‌زدگی»** ارائه کرد، **د عده‌ای گفتند این سید روی ماجراجویی، عجله و اینکه اساساً دوست دارد حرف‌های جدید بگوید** که **بزنند، این مطالب را سر هم می‌دهد؛ دیدگاه شما در این باره چیست؟**

خب حرف مفت می‌زدند، چون پدر ما و دوستانش از نزدیک شاهد ماجرای مشروطه بودند و بعضاً شیخ را هم درک کرده بودند. بعضی از قلمیل ما که اساساً از اطرافیان شیخ فضل‌الله بودند، مثلاً مادامی به نام شیخ حسن دانیایی داشتیم که پدری به نام شیخ روح‌الله دانیایی داشت و از دوستان پدرم و یاران نزدیک شیخ فضل‌الله و در دوره مشروطه و تحصن‌های شیخ، از اطرافیان نزدیک او بود. او ناگفته‌های بکر و نابی از آن دوران داشت و من همیشه با خودم گفته‌ام که‌ای کاش خودش یا پسرش آنها را می‌نوشتند. اطلاعات ناب و درجه یک در مورد شیخ و رایج به دوره او، نقل مجالس خانواده ما بود و اساساً خودمان را از هر مورخ و راوی‌ای، در مورد شیخ فضل‌الله خیلی آگاه‌تر می‌دانستیم. به علت اینکه اطلاعات ما

دست اول تر بود و البته پدرمن دوستانش هم عادت کرده بودند که به حرف راویانی که جزو جریان غالب مشروطه بودند و تاریخ آن زمان را نوشته بودند، گوش ندهند! گاهی می‌شنوم که می‌پرسند: شیخ فضل‌الله را آدمیت بهتر می‌شناخت یا آل احمد؟ باید بگویم که جلال بر اساس اطلاعات درجه یک خانوادگی آن داوری را درباره شیخ کرد، اما آدمیت به خاطر توجیه یک خیبط پدرش، هزار صفحه تاریخ مشروطه را آلوده کرد؛ متأسفانه یاران شیخ فضل‌الله وشاهدانی که در آن طیف بودند، کمتر دست به قلم بردند ووقایع ومشهورات خود را نوشتندو شاید همین امر، پذیرش داوری جلال درباره این جریان را، برای عده‌ای تقلیل کرد. سؤال دیگر در این باره این است که **آ اساساً می‌پذیرید جلال تنها به داوری در مورد شیخ فضل‌الله شناخته شود یا اینکه این هم یکی از حرف‌هایی است که می‌توان گفت که: زد واز**

آن گذشت؟

قبلاً در مصاحبه‌ها به این تصور پاسخ داده‌ام. واقعیت این است که معتقدم جلال آدمیزادی از همه‌گرایش‌ها، آثار و افکاری است که در طول عمرش بروز داده است. البته اگر بخواهیم در باره او قضاوت کنیم، باید بیشتر به افکار نهایی او در آثار آخرش استناد کنیم، چون افراد، همواره به افکار پایانی عمر خود استختم می‌شوند، با این حال هیچ‌وقت با این مسئله موافق نبودم‌ام که یک شخصیت را تنها به یک فکر یا اظهار نظر منحصر کنیم، به همین دلیل هم بود که من سنگی بر گوری را منتشر و داد خیلی‌ها را سرخودم بلند کردم، اما از طرف دیگرش هم نمی‌شود این را نادیده گرفت که شخصیت‌های متفکر، بیشتر به سنت‌شکنی‌ها و خرق عادت‌های خودشان شناخته می‌شوند و جلال از این جنبه طرف عادت بزرگی کرد. او زمانی از شیخ فضل‌الله اعاده حیثیت کرد که حتی بعضی از آخوندها هم جرئت این کار را نداشتند و تنها فردی از خانواده شیخ به نام تندر کیا، این کار را کرده بود که حرفش خیلی جدی گرفته‌نشد و به حساب رابطه قوم و خویشی گذاشته می‌شد. به همین علت هم هست که بعضی از به اصطلاح روشنفکران و ناشران چنان کینه‌ای از جلال به دل گرفتند که هنوز که هنوز است، کتاب‌هایش را پشت وپترین کتاب‌فروشی‌های خیابان انقلاب نمی‌گذارند! همه اینها به خاطر کینه‌ای است که از آن داوری یک خطی در باره شیخ فضل‌الله به دل گرفته‌اند. این واقعه، مظفر تام و تمام عقب‌ماندگی فکری این جماعت است که یک نفر را فقط به خاطر یک باره داوری تاریخی این‌گونه بایکوت کنند، هر چند که جلال پیشیزی برای این رفتارها ارزش قابل نبود و کار خودش را می‌کرد.

بعد از قضایای مشروطه اول و روی کار آمدن رضاخان، تنها کار پدرتان «سکوت» بود یا فعالیت‌هم داشتند؟

مگر کار دیگری هم می‌توانستند بکنند؟ از دل مشروطه‌ای که حضرات منورالفکر درست کرده بودند، رضاخان بیرون آمد و همان آقایان ذاتا استبدادستیز، دستمال به دست دنبالش می‌دویدند. قزاق سوادکوهی شرایطی را درست کرده بود که چیک کسی در نمی‌آمد.



جلال خرق عادت بزرگی کرد، او زمانی از شیخ فضل‌الله اعاده حیثیت کرد که حتی بعضی از آخوندها هم جرئت این کار را نداشتند و تنها فردی از خانواده شیخ به نام تندر کیا، این کار را کرده بود که حرفش خیلی جدی گرفته نشد و به حساب رابطه قوم و خویشی گذاشته می‌شد



سید امیری

«آل احمدها در صف بندی عصر مشروطیت» در گفت‌وشنود منتشر نشده با زنده یاد شمس آل احمد

جلال با اعاده حیثیت از شیخ فضل‌الله خرق عادت بزرگی کرد

«آدمیت» هزار صفحه تاریخ مشروطه را آلوده کرد

سر بند کشف حجاب که دیگر واویلایی شد، برای روحانیون به خرق خودشان و در خانه خودشان، زندان درست شده بود و زاناشان نمی‌توانستند از خانه بیرون و مثلاً به حمام عمومی بروند. یادم هست چه بدبختی‌ای کشیدیم تا در خانه ما، یک حمام درست شد. بعد هم که کل‌در محضرهای آخوندها را تخته کردند و از سر بند همان قضاها، خلاق و خوی پدر ما کج شد و بیشتر با ما، با تحکم صحبت می‌کرد و به قول جلال صرفاً به این بسنده کرده بود که آقای محل باشد! بگذریم از اینکه مثلاً بعضی از رفقایش، از در سازش و تسلیم بار رضاخان و داد خیلی‌ها را سرخودم بلند کردم، اما از طرف دیگرش هم نمی‌شود این را نادیده گرفت که شخصیت‌های متفکر، بیشتر به سنت‌شکنی‌ها و خرق عادت‌های خودشان شناخته می‌شوند و جلال از این جنبه طرف عادت بزرگی کرد. او زمانی از شیخ فضل‌الله اعاده حیثیت کرد که حتی بعضی از آخوندها هم جرئت این کار را نداشتند و تنها فردی از خانواده شیخ به نام تندر کیا، این کار را کرده بود که حرفش خیلی جدی گرفته‌نشد و به حساب رابطه قوم و خویشی گذاشته می‌شد. به همین علت هم هست که بعضی از به اصطلاح روشنفکران و ناشران چنان کینه‌ای از جلال به دل گرفتند که هنوز که هنوز است، کتاب‌هایش را پشت وپترین کتاب‌فروشی‌های خیابان انقلاب نمی‌گذارند! همه اینها به خاطر کینه‌ای است که از آن داوری یک خطی در باره شیخ فضل‌الله به دل گرفته‌اند. این واقعه، مظفر تام و تمام عقب‌ماندگی فکری این جماعت است که یک نفر را فقط به خاطر یک باره داوری تاریخی این‌گونه بایکوت کنند، هر چند که جلال پیشیزی برای این رفتارها ارزش قابل نبود و کار خودش را می‌کرد.

بعد از قضایای مشروطه اول و روی کار آمدن رضاخان، تنها کار پدرتان «سکوت» بود یا فعالیت‌هم داشتند؟

مگر کار دیگری هم می‌توانستند بکنند؟ از دل مشروطه‌ای که حضرات منورالفکر درست کرده بودند، رضاخان بیرون آمد و همان آقایان ذاتا استبدادستیز، دستمال به دست دنبالش می‌دویدند. قزاق سوادکوهی شرایطی را درست کرده بود که چیک کسی در نمی‌آمد.

عاریخ

کفتوگو ۸۸۴۹۸۴۷۹

د

گاهی می‌شنوم که می‌پرسند: شیخ فضل‌الله را آدمیت بهتر می‌شناخت بر اساس اطلاعات درجه یک خانوادگی آن داوری را در باره شیخ کرد، اما آدمیت به خاطر توجیه یک خیبط پدرش، هزار صفحه تاریخ منتشر و طه را آلوده کرد؛ متأسفانه یاران شیخ فضل‌الله وشاهدانی که در آن طیف بودند، کمتر دست به قلم بردند ووقایع ومشهورات خود را نوشتندو شاید همین امر، پذیرش داوری جلال درباره این جریان را برای عده‌ای تقلیل کرد

سید امیری

پیش‌خواب

نظری وگذری بر اثر نوانتشار «زنان در تاریخ سیاسی – اجتماعی ایران»

روایت یک دگردیسی تحمیلی!



احمد رضا صدیقی اثر تاریخی-پژوهشی «زنان در تاریخ سیاسی – اجتماعی ایران» به قلم جناب رضا رمضان نرگسی، درزمره کتاب‌های نوانتشار ونفیس موسسه مطالعات

تاریخ معاصر ایران است. این اثر که بی‌شک در پاسخ به نیازها وسؤالات امروزین جامعه در مقوله زنان به نگارش درآمده، ضمیمه‌ای غنی از اسناد وتصاویر تاریخی را به خوانندگان خویش تقدیم کرده که بر جذابیت آن افزوده است. رمضان نرگسی پدیدآورنده اثر، هند بیباچه خویش برآن آورده است:

«**پیگانگان خصوصاً کشورهای استعمارگر، که همواره چشم‌طمع به منابع مالی و انسانی کشورهای دیگر دوخته‌اند، به خوبی می‌دانند که، تا زمینه پذیرش از جانب ملتی برایشان فراهم نباشد حکومت کردن بر آن مردم تقریباً غیر ممکن است؛ لذا می‌بینیم که استعمار انگلیس، با فراهم کردن زمینه‌های لازم، توانست حدود دویست سال در کشوری مثل ایران کار از وسایل متعددی استفاده کردند که از آن جمله می‌توان از اعزام مبلغها و مبلغه‌های مسیحی به کشورهای مسلمان، تأسیس مراکز خیریه از قبیل درمانگاه و یتیم‌خانه، تأسیس مدارس ابتدایی و تربیت نسلی که بتوان در آینده روی آن سرمایه‌گذاری کرد و.... نام برد، یکی از کارهایی که برای آنها از اهمیت بسیار زیادی برخوردار بود سرمایه‌گذاری جهت تربیت دختران و زنان ایرانی به نام روسوم اروپایی بود چراکه می‌دانستند اگر یک دختر را بتوان از فرهنگ و آداب غرب تربیت**



نمایی از دانش آموزان یکی از مدارس دخترانه جدید در دوره رضاخان

کرد در حقیقت خواهند توانست یک فامیل را به خود متمایل کنند. بنابراین، ما از سالهای اواخر دوره محمدشاه قاجار سا فعالیت‌های مدارس دخترانه کشورهای بیگانه و توسعه آنها در ایران مواجه هستیم؛ یعنی زمانی که اولین گامهای آموزش جدید در کشور از سوی میسیونرهای خارجی برداشته شده، هیئت‌های اروپایی به ایران می‌آمدند. محمدشاه قاجار اجازه رسمی فعالیت این مدارس را صادر کرد. مدارس به سبک جدید دارای کلاسهای دخترانه و پسرانه بود. آن‌گاه اجازه تأسیس یک باب مدرسه دخترانه مخصوص اراهنه و اتباع کشورهای اروپایی در تهران از ناصرالدین شاه گرفته شد فقط به شرط آنکه دختران مسلمان در آن راه نداشتند باشند.

به عنوان نمونه مونس‌الدوله نقل می‌کند که در عصر او-چند زن آمریکایی به تهران آمدند و از ناصرالدین شاه اجازه گرفتند که ولی‌قتال سیاسی که سهم مهمی در سیاست و امور اجتماعی این مرز و بوم داشت، در تعامل او با تمدن جدید و رویدادهای حاصل از آن به تصویر کشیده شود و سپس عملکرد چند تن از زنهایی که تربیت یافته مدارس غربی هستند نیز مورد بررسی قرار گیرد و در انتها، در بخش خلاصه و نتیجه‌گیری، بین این دو یک مقایسه اجمالی انجام شود. مسئله اساسی در این تحقیق این است که عملکرد زنان در تاریخ سیاسی ایران معاصر چگونه بوده و اینان در برخورد با تمدن غرب از یک سو و تمدن ناصرلدین شاه، به خواهنش بنجامین وزیر مختار آمریکا، اجازه ورود دختران مسلمان به مدرسه امریکاییها صادر شد از جمله مهمترین مدارس دخترانه آمریکایی در ایران باید از مدرسه متوسطه فرانکوپرسان نام برد. شمار مدارس خارجی در سراسر کشور با تأسیس تدریجی آنها رو به افزایش گذارد و در سال۱۲۱۷ شمسی نخستین مدرسه دخترانه آمریکایی در ارومیه تأسیس شد.